

فلسفه و مقام طب پدیدت

در جوامع بشری

دکتر بهرام جمالپور

انسان مظهری از دوگانگی و ثنویت در عالم هستی است
متقدمین دوگانگی انسان را به نفس و بدن (۱) تعبیر می کردند
در حالیکه متأخرین دو بعد بشر را به وجدان خود آگاه و بدن (۲)
تفسیر میکنند . مسلم آنست که درک ابتدائی دوگانگی در وجود
انسان از آغاز بشریت سابقه داشته ، چنانکه کلیه اقوام ابتدائی
تمام مذاهب قدیمی به نوعی بقای وجدان آگاه اشاره کرده اند (۳)
علم جدید نیز با تمام گرایش ها خود به وحدت انگاری مادی هنوز
در مورد انسان به نوعی ثنویت اشاره میکند ، چنانکه در علم
پزشکی تخصص بدن از تخصص روان جدا است و رشته مغز و
اعصاب نیز از رشته روان پزشکی مجزا می باشد . دلائل علمی
بسیاری میتوان بر این دوگانگی ذاتی بشر اقامه نمود ولی شاید
بهترین شاهد بر آگاهی عامه مردم به ثنویت وجدان و جسم در

(۱) — “The Soul is the first grade of actuality of a natural body having life potentially in it”

Aristotle De Anima Bk II ch. 1 P.3.

(۲) — بطور مثال گابریل مارسل فیلسوف معروف و

اگزیستانسیالیست مذهبی معاصر فرانسه انسان را وجدان زنده

در بدن تعریف می کند . رجوع شود به

G. Marcel. The Mystery of Being, Chicago 1951,
ch. 3 P. 38

(۳) — رجوع شود به

Fundamentals of Sociology by S. Eldridge,
New York, 1950 ch. 28, P. 552

وجود انسان در این باشد که مردم در جوامع بشری بهتر می‌توانند به ناتوانی بدنی خود و حتی به ضعف اعصاب اذعان کنند در حالیکه ناراحتی‌های وجدان و روان را پنهان می‌سازند و از اشاره به آن سخت ابادارند، زیرا "من" را با ماهیت وجدان خود آگاه یکی می‌دانند.

بنابر اصل ثنویت در ذات بشر دو جنبه مادی و معنوی را در وجود انسان میتوان نام برد. انسان موجودی است مادی و از این جهت در طبیعت زندگی میکند، عبارت دیگر انسان موجود طبیعی مادی است میان کلیه موجوداتی که تجمع آنها طبیعت را ساخته اند. در عین حال انسان موجودی است که می‌تواند هستی خود را حتی در مقابل طبیعت در عالم تصور آورد.

این پدیده البته برای انسان به عنوان وجدان خود آگاهی نه تنها لازم بلکه اصلاً "حیاتی" است. انسان در عالم آگاهی باید دو جنبه برونی درونی را درک کند و تنها در صورت درک این دو جنبه از وجود جهات ذهنی و عینی دانش وی متجلی می‌شود و تکامل می‌یابد. از جهت مادی بودن و در عالم طبیعت قرار داشتن و از جهت معنوی بودن و خارج از دایره طبیعت قرار گرفتن انسان میتواند تنها آگاهی مستقیم پیدا کند و از درون طبیعت را درک نماید بلکه قادر است که آگاهی عینی و برونی به عالم طبیعت تحصیل کند.

جمادات، گیاهان و حیوانات در طبیعت قرار دارند ولی وجود انسان نه تنها در طبیعت بلکه خارج از طبیعت نیز متجلی می‌باشد، مسلماً "برتری انسان بر جمادات، گیاهان و حیوانات در این توانایی خاص اوست که میتواند نه تنها طبیعت را بعنوان یک مفهوم کلی از کلیه پدیده‌های طبیعی در نظر آورد، بلکه قادر است که خود را خارج از طبیعت قرار داده به این تجلی گاه

(۴) – Objective and Subjective

کون و فساد با وجدانی خود آگاه بنگرد.

جوامع بشری را از جهت گرایش به طبیعت می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. نخست جوامع ابتدائی که در عالم طبیعت چنان مسحور عظمت اسرار آمیز این حقیقت می‌شوند و بدان ایمان می‌آورند، که در انتخاب وطن خویش از دردوستی درآمده با طبیعت عهد برادری می‌بندند. آدمیان در این حالت در طبیعت و با طبیعت زندگانی می‌کنند و جنبه‌های درونی و ذاتی این رابطه به حدی قوی است که کلیه جنبه‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. رابطه مستقیم بشر با طبیعت اسرار آمیز اساس صلح میان انسان را بوجود می‌آورد. مردمان ابتدائی در آفریقا و ابوریجنیز (۵) در استرالیا طبیعت ساده و دست نخورده را خانه خود و وطن انسانها می‌دانند. انسان در این حالت به سادگی می‌تواند حتی یک درخت را به عنوان برادر خود انتخاب کند و یا حیوانی را بر اوستی عضو فامیل خود بداند، برای این افراد طبیعت مظهر هستی است و انسان تنها یکی از این مظاهر به شمار می‌رود. رابطه ذاتی میان انسان و طبیعت آنچنان برقرار و مستحکم است که عدم طبیعت قابل تصور نیست و در صورت تصور محال همانا عدم بشریت را در نظر مجسم می‌کند. در این حالت خاص بشر هرگز در مقابل طبیعت قرار نمی‌گیرد و جدا از طبیعت ستونهای استقلال وجودی او سخت متزلزل می‌گردد. انسان، حتی در سطح بالاتر و قتیکه به جای زندگی در میان بوته‌ها و یا درختان نزدیک رودخانه بدور یکدیگر جمع می‌شوند هنوز طبیعت را سرچشمه مطلق هستی میدانند.

شاید نخستین گرایش سمبولیک و امکان تصور جدائی از طبیعت با غارنشینی آغاز می‌گردد. در غار انسان برای نخستین بار خود را از عالم خارج یا طبیعت ثانوی وحشی جدا کرده میان خود و وطن اصلی خویش حائلی به وجود می‌آورد و بدین ترتیب

(۵) – "The Aborigines" رجوع شود به

G. Blunden. The Land and People of Australia, New York, 1959, ch. 7.

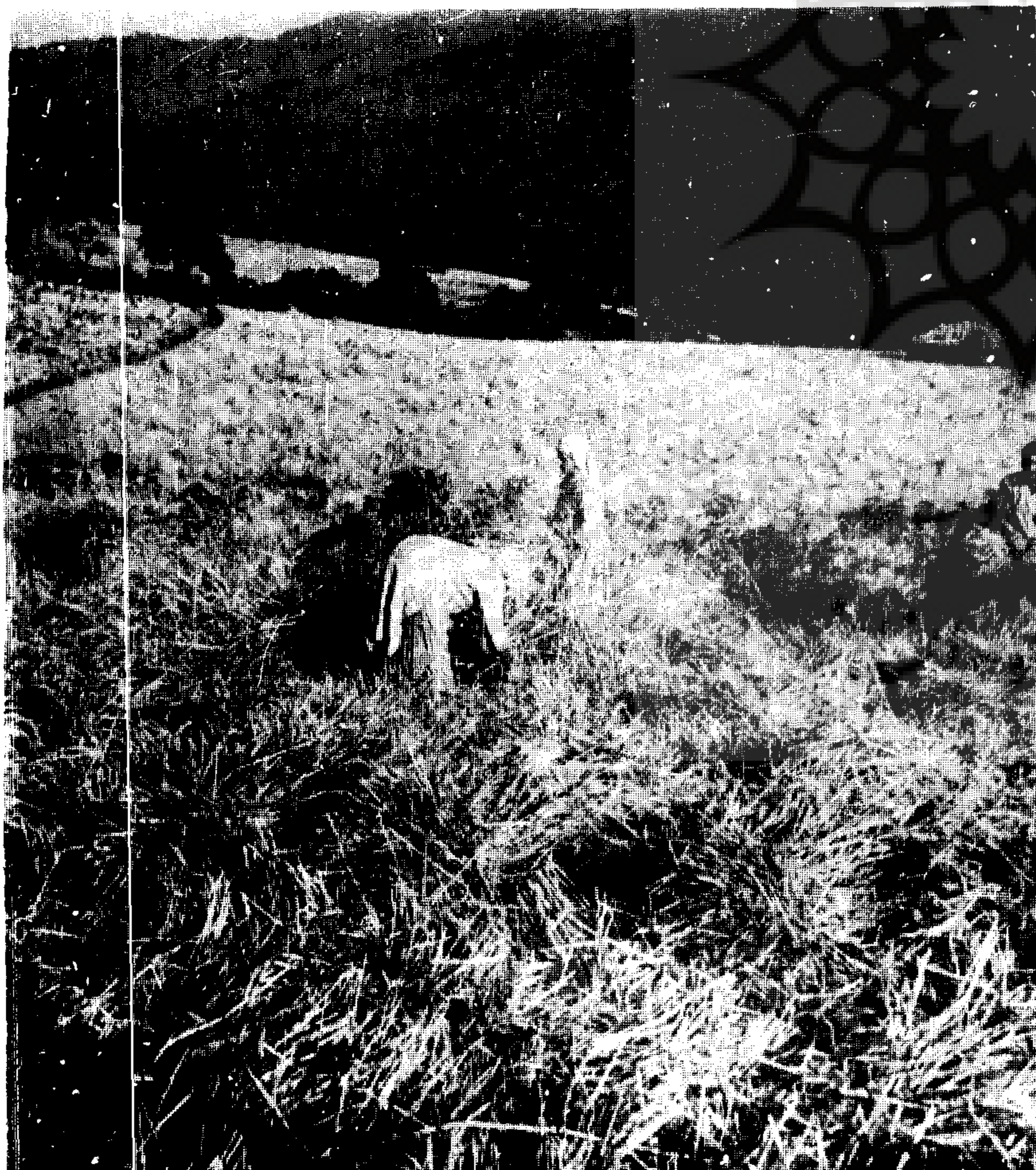
مسکن پیدا میکند . ولی آنچه مسلم است در حالت ابتدائی که حتی در نیمه دوم قرن بیستم هنوز هم در جهان باقی است (۶) انسان با طبیعت وحدت ذاتی دارد و مهر و قهر طبیعت هر دو رامی پذیرد ، و به حکم حرکت تغییرات طبیعی رابه کمک داستانهای اساطیری تفسیر و توجیه میکند .

دوم جوامع مردمان متمدن کشورهای در حال توسعه که با کنترل محدود و تسخیر تقریباً " معتدل مظاهر طبیعت حفاظت زیستی معقول خود را تامین میکنند . در توجیه تاریخی این مطلب باید متذکر شد که غار نشینان ابتدائی بعالم زندگی گروهی محدود کشیده میشوند و امر مبارزه فردی لازم در مقابل بعضی از پدیده های خطرناک طبیعت توسعه می یابد و بر اساس تقسیم کار به مبارزه گروهی می انجامد . مبارزه انسان با خطرات طبیعی ، این جدال ذاتی که از بطن خود طبیعت برخاسته است ، توسعه کمی می یابد و به کنترل گروهی و پیشگیریهای حوزه ای تبدیل می شود . در این وضعیت خاص و حالت مشخص چون انسان هنوز کشاورز است و یا هنوز در چهار چوبه فکری کشاورزان زندگی میکند در اصل طبیعت را مادر (۷) و خود و دیگر پدیده ها را با طبیعت همگام میداند و تنها زمانی که در مقابل تضادهای طبیعت قرار میگیرد خطر وجودی را احساس میکند ولی هرگز در کنترل دسته جمعی و حوزه ای خود به ناموس طبیعت اجحاف نمی نماید . باید توجه نمود که حتی در عالم شهر نشینی نیمه صنعتی کشورهای در حال توسعه یعنی در عالیترین درجه کمال این گروه نیز فرد

(۶) - ابتدائی ترین اقوام جهان در گینه جدید و جنگلهای آمازون ، هم اکنون جدا از مظاهر تمدن جدید به زندگی بسیار ابتدای خود ادامه میدهند .

(۷) در اغلب زبانها خصوصاً "آنها که در دستور زبان میان مذکر و مؤنث تفاوت قائل هستند برای طبیعت و وطن ضمیر مؤنث بکار برده میشود .

عادی در حالیکه در مقابل طبیعت خشن و سرسخت به جنگ و ستیز برمی خیزد و سعی می کند تا طبیعت را تسخیر کند بدو علت ؛ یکی توجه به اهمیت طبیعت در اقتصاد کشاورزی و دیگری نداشتن وسایل جدید در امر کنترل و تسخیر از راه اعتدال منحرف نمی شود و در نتیجه اشکال اساسی پیش نمی آید . به راستی انسان در چنین حالت خاص هم با طبیعت رابطه مستقیم درونی دارد و هم رابطه غیر مستقیم برونی ، و در این کنترل صلح آمیز رابطه ذهنی و عینی در شناخت انسان نسبت به طبیعت حفظ میشود . سوم جامعه کاملاً " توسعه یافته که در کمال رشد تنها به رابطه غیر مستقیم و برونی میان انسان و طبیعت اکتفا می کند و در راه کنترل صنعتی به تخریب تدریجی طبیعت می پردازد . عبارت دیگر انقلاب صنعتی و تکنولوژی معاصر انسان را از محیط کشاورزی سالم و ساده بیرون آورده و در محیط مجزا از طبیعت کشورهای صنعتی توسعه یافته قرار میدهد . در این حالت مردم



کشورهای کاملاً "توسعه یافته صنعتی بخاطر رفاه انسانی در محیط صنعتی و تولیدات اقتصادی آنچنان به ناموس طبیعت چنگ می زنند که دیگر اعمالی برای طبیعت باقی نمی ماند . نادانی بشر صنعتی به احتیاج ذاتی و اساسی بشر بعالم طبیعت در حقیقت ناشی از ایمان کورکورانه او به نامحدود بودن قدرت سازندگی طبیعت است . همین امر منجر به این شده است که بشر صنعتی از یکسو در راه کنترل طبیعت به وسایل جدید مبارزه و روشهای خشن دست بزند و از سوی دیگر همراه با رشد انفجار آمیز جمعیت و گرایش روزافزون به صنایع تجملی طبیعت را زیاله دان فضولات خود کند چنانکه بنا بر گزارش های متعدد مراکز مطالعات اقیانوس شناسی در غرب آلودگی وسیع محیط زیست توسط کشورهای کاملاً "صنعتی حتی در اعماق اقیانوس ها نیز اثر نموده است . انسان در چنین محیطی عاقبت بجای استفاده متناسب از ثمرات ذیقیمت طبیعت به بهره برداری از جوهر و ماهیت طبیعت می پردازد که خود منجر به شکستن دوایر تولید و مصرف طبیعت می شود . برآستی تراژدی آلودگی محیط زیست زائیده اجحاف بی حد و حصر بشر متمدن صنعتی است . بنا بر این باید اذعان داشت که کشورهای صنعتی غرب خصوصاً "بر قدرتهای صنعتی در آلودگی محیط زیست سهم بیشتری دارند .

در بحث انسان در رابطه با محیط زیست عاقبت باین نتیجه می رسیم که مساله حفاظت محیط زیست مستقیماً "با مشکل توسعه اقتصادی مرتبط است . در طرح این مساله باید توجه داشت که از یکسو کشورهای جهان می بایست که هر کدام برای رسیدن بسطح زندگی در خور حیثیت بشر برشد سریع اقتصادی بگروند و در راه نیل به این هدف لازم و ضروری با جبار باید که در راه ایجاد محیط مناسب برای پیشرفت اقتصادی حلقه محیط سنتی و کشاورزی خود را بشکنند که این خود مقدمه انهدام محیط زیست بشمار می رود ، و از سوی دیگر تاریخ دو قرن اخیر کشورهای که در این راه بزرگ موفق شده اند بخوبی نشان می دهد که رشد سریع و بیقاعده

مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست

اقتصادی موجب از میان رفتن اصل توازن در طبیعت می گردد که خود فاجعه انهدام بشریت را طرح ریزی می کند . بعبارت دیگر با وجود وحدت هدف ، روشهای گروه کشورهای توسعه یافته و گروه کشورهای در حال توسعه با یکدیگر متفاوت است و برای هر گروه دو نکته اساسی مطرح می باشد .

نخست کشورهای توسعه یافته : که چگونه از جهت کمی سرعت بی حساب اقتصادی را کنترل کنند و از جهت کیفی نحوه ترقی را تغییر دهند تا به انهدام بشر طبیعی نیانجامد و سپس چگونه در تجدید حیات طبیعت مریض محیط زیست خود کوشا بوده از وسایل صنعتی و تکنولوژی جدید در این راه حیاتی بهترین استفاده را به نمایند .

دوم کشورهای در حال توسعه : که چگونه برشد معتدل اقتصادی بپردازند و از اشتباهات معروف کشورهای توسعه یافته پرهیز نمایند و در ضمن در راه نوسازی محیط زیست جهان و تجدید حیات عالم طبیعت که یکی از اهداف اصولی بشریت در عصر حاضر به شمار میرود با کشورهای توسعه یافته همگام شوند . باید در نظر داشت که سوء استفاده بی حساب از وسایل صنعتی جدید و تکنولوژی مدرن در اقتصاد نوین باعث گرفتاری جهانی محیط زیست شده است و گرنه علم نوین تکنولوژی جدید در ذات این مساله را بخودی خود به وجود نمی آورد . پس کشورهای در حال توسعه با آسودگی خیال میتوانند از وسایل مدرن برای نیل به اقتصاد سالم به طور معتدل استفاده کنند و کشورهای توسعه یافته نیز میتوانند از تکنولوژی جدید در مبارزه با آلودگی محیط زیست استفاده مفید و معقول نمایند .

سیرتاریخ اندیشه در دو قرن اخیر به خوبی نشان میدهد که " طبیعت " تنها در صورتی میتواند از خطر انهدام مصون باشد که فلسفه معقول طبیعت بر اندیشه های مردم جهان و خصوصاً " پیشاهنگان جوامع ملل مقتدر حکومت کند . دو فرض است در نتیجه فلسفه ای بی اساس یکی بی نهایت بودن قدرت طبیعت در ،

دوباره سازی و نوسازی مجدد و دیگری اعتقاد به استفاده بی حد و حصر وسائل جدید که خود مخلوق بشر می باشند و عاقبت ایمان ناخود آگاه به جایگزین نمودن جهان مصنوعی تکنولوژی در مقام جهان طبیعی باعث این تخریب همگانی در غرب گردید. اکنون که ناقوسهای مرگ در کلیسای طبیعت در سکوتی مرگبار به خود می لرزند باید که انسان متمدن قبل از آنکه صدای این ناقوسها بلند شود و نیستی به خاموشی ابدی پناه برد بخود آید و درک کند که نخست برخلاف نظر بعضی از طبیعیون معاصر طبیعت خدا نیست (۸) تا قدرت خلق وی بی نهایت باشد و در ثانی عدم - مطلق طبیعت همانا مرگ انسان طبیعی را در بردارد. انسان معاصر باید به دو اصل فلسفه معقول طبیعت یعنی مقام والا و مقدس طبیعت - وطن اصلی بشریت ، و این که ثروت دنیای طبیعی در گذشته و حال و آینده متعلق به همه افراد بشر است معتقد باشد تا بتواند در این امر خیر پیروز گردد .

حال که از بحث تقسیم بندی جوامع بشری بر اساس محیط زیست فارغ شدیم و معلوم گردید که بهترین طریق برای کشورهای در حال توسعه (چون ایران) استفاده معتدل از وسائل جدید تکنولوژی برای نیل به اقتصاد متعادل و در عین حال نگاه داشتن حریم ذات طبیعت و محیط زیست است تا اشتباهات جبران ناپذیر کشورهای در حال توسعه یافته صنعتی غرب تکرار نشود .

باید که اکنون به توجیه مقام طبیعت در فرهنگ زنده ایران زمین که به مفهوم ذهنی محیط زیست نزد اکثر ایرانیان روح بخشیده است بپردازیم زیرا که در تاریخ زندگانی بشر عمل " همیشه تابع " نظر " بوده است . پس بناچار توجه این مقاله ، در این حال ، به مقام خاص طبیعت در فلسفه اسلامی معطوف میشود که قرون متمادی نیمه دوم تمدن ما ایرانیان را تشکیل داده

(۸) - برای مطالعه تاریخی مفهوم و تصور ذهنی انسان از طبیعت

رجوع شود به

R.G. Collingwood The Idea of Nature, Oxford, 1945.

محیط شناسی

است . نخست باید بدانیم که همچون بقیه تجلیات فرهنگ اسلامی ، جهان شناسی اسلام بر اساس فلسفه استوار میباشد . پس بحث ما به حقیقت مبحث فلسفه طبیعت از دیدگاه فرهنگ اسلامی ایرانی است .

در فلسفه اسلامی " اصل طبیعت " که بعنوان اساس تغییر و تحول محسوب میشود عالم " خلق ظاهر " را در برابر عالم " امر باطن " تشکیل میدهد ، زیرا احدیت از طریق عالم امر جهان خلق را به فیض ربانی ابداع میکند (۹) و اصول کلی عالم طبیعت نیز به عنوان جزئی از جهان خلق از مبداهای وجود می آید .

بر اساس فلسفه قرآن مجید طبیعت کتابی الهی است که حقایق ربانی در آن تجلی یافته و به همین جهت قرآن تکوینی لقب گرفته است . طبیعت کتاب اسرار آمیز الهی است که بزبان تمثیلات نگاشته شده است . (۱۰) نزد عرفای اسلامی خصوصا " در سنت شیعه ایرانی که سیر طبیعت به عنوان مرتبه ای از سلسله مراتب مخلوقات خود مرحله ای از سیر معنوی به شمار میرود که به سیر " آفاق و انفس " میان مسلمین معروف گردیده است .

در فرهنگ عرفانی ایرانی عالم تمثیلات خود مرتبه ای از هستی است . و در زبان تمثیلات ، وحی ربانی بدو نوع تمثیل می بخشد . یکی روحانی و دیگری طبیعی . تمثیل روحانی وحی ربانی را به توسط شهود تفهیم و تفاهم می کند ، در حالی که تمثیل طبیعی در این امر مقدس احتیاج به تفسیر و تأویل دارد .

به عبارت دیگر طبیعت اسرار صغیر را در حداقل اسرار کبیر عرفان عنوان میسازد ، (۱۲) البته در فلسفه اسلامی اسرار

(۹) - اکثر فلاسفه اسلامی چون فارابی و ابن سینا خلق یا ابداع را به فیض توجیه میکنند . رجوع شود به ابن سینا

دانشنامه علائی (الهیات) ۱۳۳۱ ص ۱۱۱-۱۱۴

(۱۱) - رجوع شود به .

F. Schuon, Stations of Wisdom Tr. G. Palmer, London 1961, P. 96.



مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست

الهی در هر دو عالم به وحدت مبدا دلالت لازم و کافی میکند . هیومی در طبیعت به صورت وحدت میآید و صورت در عالم عرفان به متعالی بودن معنی بنا بر این " وحدت " نخستین اصل اندیشه های ، اسلامی ، نه تنها در معنی بلکه در صورت ، نه تنها در باطن بلکه در ظاهر نه تنها در عرفان بلکه در طبیعت نیز متجلی است . فرهنگ اسلام که معتقد است پیام وحدت ایزدی به توسط پیغمبران صالح به کلیه اقوام و ملل بزبان ایشان ارسال شده است (۱۳) در فلسفه یونان نیز مایه های اساسی برای اصل وحدت در عالم طبیعت پیدا میکند و شاید بهمین جهت طبیعیات در تمدن اسلامی مقامی بس شامخ دارد . (۱۴)

نخستین متفکران فلسفه یونان قبل از سقراط به اصالت طبیعت معتقد بودند و ماده را منشا اثر می دانستند و در تفسیر چگونگی عالم طبیعت اصل وحدت را به کار می بردند و اختلاف نظر میان ایشان تنها در هویت و نام ماده اولیه بود . چنانکه سه فیلسوف اولیه یونان باستان تالس (تالس) انکسمیندر و انکسمینز " جوهر نخستین " یا " ماده " المواد " جهان را به ترتیب به آب ، بی نهایت و یا هوا تعبیر می کردند . (۱۵) و زمانی که فلسفه یونان باستان از جهان شناسی به هستی شناسی گرایش پیدا کرد اصل وحدت در مقابل کثرت از میان نرفت ، چنانکه هراکلیتوس با تمام اعتقاد به عالم تضاد و کثرت در هستی شناسی

(۱۲)

"The cosmological sciences are the lesser mysteries and metaphysical knowledge the greater mysteries..." See S.H. Nasr An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines, Cambridge, 1946, P. 4.

(۱۳) - "وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه " قرآن کریم سوره ابراهیم آیه ۴

(۱۴) - در مقام شامخ طبیعت خداوند میفرماید : زود است آیات خویش را در سراسر گیتی بنمایانیم " قرآن مجید سوره فضیلت آیه ۵۳

محیط شناسی

خود که جهان شناسی وی را نیز در بر میگرفت به اصل وحدت نخستین یعنی آتش معترف بود (۱۶) پارمندیس نیز در هستی شناسی وحدت هستی را اصل قرار داده بود و عدم را در کثرت می دانست . (۱۷) ، فیثاغورث و پیروانش به وحدت روحی در سرتاسر طبیعت معترف بودند ، زیرا که در نظر ایشان عالم به زبان ریاضی نگاشته شده بود . (۱۸) البته سقراط چنانکه خود اظهار می کند علاقه خاصی به فلسفه طبیعت نداشت ولی بر اساس ایمان وی به وجود خدای واحد و عدم اعتقاد به افسانه های متضاد خدایان یونان میتوان ادعا نمود که او نیز می بایست که به طور منطقی به وحدت نظام جهان طبیعی معتقد بوده باشد : در میان متفکران بعد از سقراط ، افلاطون گرچه اصل وحدت را در عالم مثل جستجو می کرد (۱۹) و طبیعت را بعنوان نقش ، سایه ، تظاهر و تقلید عالم علوی میدانست ولی از جهت رابطه معنوی میان بود و نمود به اصل وحدت در طبیعت در عین ملاحظه کثرت معترف بود . در فلسفه ارسطو گرچه طبیعت به عنوان عالم تغییر و تحول تعریف شده بود ولی وحدت مبانی و اصول طبیعی در اندیشه های او همیشه صادق است و غیر قابل تغییر مینمود . (۲۰) و عاقبت در فلسفه نو افلاطونی نیز مجدداً " وحدت احد از راه صورت در عالم ماده متجلی می بود . (۲۱)

(۱۵) - امیل بریه تاریخ فلسفه ترجمه دکتر علی مراد داوودی

تهران ۱۳۵۲ ص ۵۰

(۱۶) - برتراند راسل تاریخ فلسفه غرب لندن ۱۹۴۶ ص ۶۵ -

(۱۷) W. Kaufmann Philosephic Classics, Englewood, Cliffs, 1961, P. 25.

(۱۸) - رجوع شود به

A. Fabre d'Olivet. The Golden Verses of Pythagoras, New York, 1917, P. 251.

(۱۹) - رجوع شود به جمهوری افلاطون د ۵۱۱

(۲۰) - رجوع شود به فصل دوم فیزیک ارسطو

(۲۱) - رجوع شود به فصل اول و چهارم کتب اینیادا فلوطین

همچون فلسفه یونان که " کثرت " را " وحدت " توجیه می‌کند در فرهنگ اسلامی نیز نور وحدت " کثرت آیات خداوند " را در قرآن مجید و در کتاب طبیعت معنی می‌بخشد و متحد میسازد و بشر در حالت سلامت و برپایه دین فطری حدیث نبوی بخوبی میتواند به نور ایمان به این اصل مسلم پی ببرد . (۲۲)

طبیعت در نظر بعضی از اهل اسلام که گرایش افلاطونی و یا نو افلاطونی دارند حجاب میان پروردگار و انسان است و در نزد بعضی از اهل اسلام که گرایش ارسطویی دارند نخستین وسیله اثبات وجود خدا برای انسان به شمار میرود . (۲۳) ولی بهر جهت در سه مکتب فلسفه مشاء ، فلسفه اشراق و فلسفه متعالیه مقام اسرار آمیز طبیعت به خوبی مشهود است . در فلسفه منشأ ابن سینا معنی طبیعت عالم حرکت است و تجزیه و تحلیل حرکت بر مبنای اصل فعالیت و قانون علیت عقل انسان را به درک مفهوم واجب الوجود هدایت میکند . (۲۴) در مکتب شیخ اشراق سهروردی طبیعت عالمی است که به اصالت ماهیت توجیه میشود و ماهیت محدود در تحقق یافتن محتاج به نور الانوار است . (۲۵) و عاقبت در مکتب متعالیه ملا صدرا طبیعت خود تجلی‌گاه واجب الوجود به شمار می‌آید ، زیرا اصالت وجود و وحدت وجود و موجود نخستین اصل اساسی فلسفه صدرالمتالهین را تشکیل میدهد (۲۶)

بنابراین از این بحث مختصر به خوبی میتوان برداشت نمود که طبیعت در عالم اسلام مقامی خاص و مقدس دارد چنان که این مطلب در بسیاری از احادیث و حتی افسانه‌های اسلامی نیز متجلی است . (۲۷)

طبیعت در نزد ایرانیان ، چه در عهد باستان و چه در عصر اسلام مقامی براستی والا داشته است . ایرانیان باستان را اعتقاد بر آن بود که عناصر چهار گانه طبیعت یعنی خاک ، هوا ، آب و آتش در ذات پاک هستند و وظیفه هر پارسی پاک نژاد است که عناصر را آلوده نسازد . مقام شامخ طبیعت در فرهنگ اسلامی و پاکی عناصر اربعه در عقاید ایرانیان عصر اسلام به خوبی متجلی است . اکنون بر ما ایرانیان است که در مقابل احجاف جبران ناپذیر سوء استفاده تکنولوژی معاصر قد علم کنیم و بر اساس فلسفه طبیعت در فرهنگ ایران زمین که چه در عهد باستان و چه در عصر اسلام به مقام خاص طبیعت در خدمت به بشریت اشاره میکند تکیه نموده و به مفاهیم نظری خود در عالم عمل تحقق بخشیده در حفظ محیط زیست ایران زمین سخت کوشا باشیم .

(۲۷) - چنانکه در عالم تشیع آب مهریه حضرت فاطمه می باشد و بهمین جهت شیعیان ایران زمین اغلب با کمبود آب روبرو هستند ، در پاک نگاه داشتن این مظهر حیات کوشا میباشند .

(۲۲) - حدیث : کل انسان یولد علی الفطره فابواه یهودانه اوینصرانه اویمجانه "

(۲۳) - رجوع شود به ابن رشید تفسیر مابعد الطبیعه بیروت ۱۹۳۸ فصل لام

(۲۴) - ابن سینا دانش نامه علائی (الهیات) تهران ۱۳۳۱ ص ۱۳۲

(۲۵) - S.H. Nasr Three Muslim Sages, Cambridge, 1964, P.69.

(۲۶) - ملا صدرا اسفار تهران ۱۳۸۷ ص ۵۴

مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست